

آبراهام گایگر و آغاز اسلام‌پژوهی در غرب

مروری بر مقاله آرون هیوز

عاطفه بیگدلی

آرون هیوز (متولد ۱۹۶۸) اهل کانادا و استاد مطالعات یهود در گروه مطالعات ادیان دانشگاه راجستر است. عمده کتاب‌ها و مقاله‌های او به بحث‌های نظری و روش‌شناسی در مطالعات ادیان، به‌ویژه اسلام و یهودیت، اختصاص دارد. او در مقاله «شرق‌شناسی و پژوهش آبراهام گایگر» کوشیده است گایگر را، با تنها اثرش در باب اسلام، به عنوان پیشگام بحث درباره خاستگاه و مصادر قرآن معرفی کند. نویسنده این مقاله را برای ارائه در همایشی با موضوع تبیین رابطه یهودشناسی مدرن با شکل‌گیری رشته مطالعات اسلام و به‌ویژه مطالعات قرآن به معنای جدید کلمه نوشت که در ۲۰۰۵ در برلین برگزار شد. هیوز معتقد است پژوهش گایگر را باید در ظرف زمانی خودش دید و آن را متعلق به سنت اسلام‌شناسی قرن نوزدهم دانست، اما نباید جایگاه و نقش این کتاب را به عنوان آغازگر رهیافت فیلولوژیک و تاریخی به قرآن فراموش کرد. در نوشتار پیش رو به مرور این مقاله خواهیم پرداخت که پیش‌تر نگارنده این گزارش آن را ترجمه کرده است.

هدف این مقاله ارائه تاریخ مختصری از پژوهش‌های محققان یهودی آلمانی در اواخر قرن نوزدهم درباره قرآن و سده‌های نخستین اسلام است. نویسنده با تمرکز بر اثر بحث‌برانگیز آبراهام گایگر با عنوان «محمد چه چیزی را از یهودیت وام گرفت؟» (۱۸۳۳) پاره‌ای از این پژوهش‌ها را تبیین و تشریح می‌کند. او مقاله را در پنج بخش سامان داده است: نقد شرق‌شناسی؛ مقوله‌های یهودی، تحقیقات قرآنی و موقعیت‌های سیاسی؛ کتاب گایگر؛ پس از گایگر؛ و نتایج.

از نظر هیوز، پژوهش‌های محققان آلمانی در ایجاد گفتمانی نظام‌مند برای تحلیل الگوهای قرآن و اوایل اسلام بسیار مؤثر بودند؛ این گفتمان اگرچه رویکردی انتقادی داشت، هدف آن جدال و ردیه‌نویسی نبود. هیوز معتقد است این محققان به دنبال روشی بودند تا به لحاظ تاریخی، زبانی، اجتماعی و دینی بافت شکل‌گیری اسلام و قرآن را تبیین کنند. به گفته او، کار محققانی چون گایگر با رویکرد مسلمانان و مسیحیان سده‌های میانه به‌وضوح تفاوت داشت. محققان مسلمان در بحث از مقایسه ادیان اساساً در مقام رده‌بندی



بودند و محققان مسیحی دربارهٔ اسلام به شدت ذهنی پژوهش می‌کردند. اما روش‌های مورد استفاده گایگر و دیگر محققان یهودی-آلمانی برگرفته از حوزهٔ نوپای «مطالعات یهود» بود و استفاده از این مطالعات نه به هدف غلبه بر اسلام انجام می‌شد و نه برای اثبات این که اسلام مجموعه‌ای گردآمده از منابع یهود است. نتیجهٔ این گفتمان شکل‌گیری رشتهٔ جدید مطالعات اسلام و قرآن در اواخر سدهٔ نوزدهم بود، چرا که مؤلفان این آثار اسلام را جدی تلقی کردند و با بهره‌گیری از ابزارهایی که دانش «نقد منبع» فراهم آورده بود، به تحلیل و بررسی قرآن پرداختند. در این بررسی‌ها هدف این نبود که اسلام را به «دیگری» تبدیل کنند بلکه می‌خواستند اسلام را به روش مطالعهٔ ادیان در آثار غربی مطالعه کنند.

به زعم هیوز، تحقیقات این محققان دربارهٔ اوایل اسلام، با وجود برخی نقص‌ها و محدودیت‌های آشکار، صرفاً یادگاری از زمان گذشته و فقط دارای ارزش تاریخی نیست، بلکه فرضیه‌های روش‌شناختی این محققان در زمان خود ویژگی‌های متمایزی برای اسلام پدید آوردند. این محققان همچنین مقوله‌ها و تعبیری انتقادی برای تحلیل قرآن ایجاد کردند. از دیگر سو، باید در نظر داشت که تلاش‌های این محققان هرگز بی‌غرض نبوده است. هدف آنان این بود که نشان دهند اسلام نیز، همچون مسیحیت، در بافتی یهودی شکل گرفته است و ثابت کنند ذات یهودیت، به معنای هگلی کلمه، یکتاپرستی است و در نتیجه یهودیت پدیدآورندهٔ سایر ادیان یکتاپرستانه است. به این ترتیب، با ترسیم دوره‌های تأثیرگذار گذشته، یک قوم یا «نژاد» را در عصر مدرن احیا کنند. آن‌ها همچنین می‌خواستند نشان دهند که یهودیان هرگاه احترام دیده‌اند، همچون دورهٔ حاکمیت تمدن اسلامی، اعضای مفیدی برای جامعه بوده‌اند.

در ادامهٔ مقاله و در بخش نقد شرق‌شناسی، هیوز از کتاب «شرق‌شناسی» ادوارد سعید سخن می‌گوید. از نظر او، این کتاب در راستای نقد رویکرد تاریخی و بافتاری به قرآن منتشر شد، به‌ویژه به سبب تأکیدی که این رویکرد بر منابع و مبانی احتمالی یهودی و همخوانی احتمالی اسلام با یهودیت دارد. او می‌گوید نقدهای سعید چنان بر حوزهٔ شرق‌شناسی اثر گذاشته که هنوز هم با گذشت چند دهه بعد از آن احیا نشده است. سعید در این کتاب می‌گوید اصطلاحات و موضوعات به‌کار رفته در تحقیقات اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دربارهٔ اسلام ذاتاً سیاسی‌اند. به‌گفتهٔ او، هدف از این تحقیقات ایجاد قطبی مخالف است تا غرب بتواند به‌هدف بهتر شناساندن ارزش‌ها و ویژگی‌های خود یک دیگری یا اصطلاحاً همان «شرق» را ایجاد کند. از این دیدگاه، شناخت شرق معادل سلطه بر آن است و تحقیقات شرق‌شناسی در خدمت امپریالیسم و تحمیل سیطرهٔ غرب بر شرق قرار می‌گیرد. سعید، که اصالت فلسطینی داشت، از عملکرد غربیان و تلویحاً

صهیونیست‌ها در جهت سیطره سیاسی بر اسلام بدمعرفی شده به شدت انتقاد می‌کرد. به زعم هیوز، ناگوارترین پیامد این وضعیت آن است که غالباً کسانی که از رویکرد بافتاری تاریخی و ادبی به قرآن بهره می‌گیرند به سادگی و با برچسب «شرق‌شناس/مستشرق»، که امروزه معنایی توهین‌آمیز دارد، کنار گذاشته می‌شوند. در ادامه مقاله، مولف می‌کوشد از نظر خودش ادعاهای سعید را اصلاح و بازنگری کند و نوعی تاریخ‌نگاری معتدل‌تر با سوگیری ایدئولوژیک کمتر ارائه دهد.

به همین منظور، هیوز در بخش دوم مقاله عوامل مختلف سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی مؤثر بر تلاش‌های محققان آلمانی یهودی در پیدایش مطالعات اسلام را بررسی می‌کند. او از محققانی چون آبراهام گایگر، گوستاو وایل، ایگناتس گلدتسیهر، یوزف هورویتس، هاینریش اشپایر و پاول کراس نام می‌برد که اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در دانشگاه‌های اروپای غربی نقش مؤثری در طرح‌ریزی حوزه مدرن تاریخ اسلام و مطالعات اسلام ایفا کردند. هیوز این افراد را با بنیان‌گذاران مشابه حوزه مطالعات سامی و شرقی در فرانسه در همان دوران مقایسه می‌کند. از جمله دو شخصیت غیریهودی یعنی ارنست رنان و آنتونی آیزاک سیلوستر دوساسی، بنیان‌گذار مطالعه زبان عربی جدید، را در نظر می‌گیرد که به شدت از اسلام، شخصیت محمد و به‌طور کلی «ذهنیت سامی» در برابر «ذهنیت هندواروپایی» انتقاد می‌کردند. هیوز می‌گوید دقیقاً همین محققان فرانسوی‌اند که سعید زمان و حجم زیادی را در کتاب «شرق‌شناسی» صرف آنها کرده است. از نگاه سعید، رنان گفتمان شرق‌شناسی دوساسی را اصلاح و روش‌مند کرد و این گفتمان بعدها از فرانسه به مکتب شرق‌شناسی اتریشی آلمانی راه یافت؛ بنابراین، تبار همه شرق‌شناسان اروپایی به انحای مختلف به رنان و سیلوستر دوساسی می‌رسد و در نتیجه سوگیرانه، نژادپرستانه و مغرضانه است. اما هیوز معتقد است سعید جریان شرق‌شناسی آلمانی و انتقاد آن از شرق‌شناسی فرانسوی و رنان را نادیده گرفته است. او می‌گوید تلاش‌های روش‌مند محققان آلمانی، برعکس فرانسوی‌ها، برای این نبود که اسلام را پدیده‌ای عجیب و غریب نشان دهند، بلکه می‌خواستند نشان دهند که چگونه می‌توان اسلام را با استفاده از همان روش‌های تحلیل عهد عتیق، عهد جدید، و وداها بررسی کرد.

هیوز در بخش سوم مقاله بر آبراهام گایگر و کتاب او متمرکز می‌شود. نخست تصویری کلی از گایگر و فعالیت‌هایش ارائه می‌دهد. گایگر، بنیانگذار فکری «یهودیت اصلاح‌گرا»، بیشتر عمر خود را صرف ایجاد فضایی برای مطالعه علمی یهودیت در دانشگاه‌های مدرن آلمان کرد و در عین حال، موقعیت خاخامی را در برسلو و بعدها در فرانکفورت حفظ کرد. او برخلاف بیشتر عالمان سنتی یهودی بر جهانی‌شدن یهودیت

تأکید داشت. گایگر خیلی زود توجه متفکران غیریهودی را به خود جلب کرد. او زمانی که دانشجوی دکتری بود، در مسابقه‌ای که در دانشکده فلسفه دانشگاه بُن با موضوع «تحقیق درباره منابع یهودی قرآن» برگزار شد شرکت کرد و جایزه این مسابقه را بُرد و بعدها مدرک دکتری دانشگاه ماربورگ را با همین رساله دریافت کرد. گایگر با بسط این رساله و ترجمه آن از لاتین به آلمانی کتابی منتشر کرد با عنوان «محمد چه چیزی را از یهودیت وام گرفت؟» که بعدها با عنوان تعدیل شده «یهودیت و اسلام» به زبان انگلیسی ترجمه شد. نظریه اصلی گایگر در کتاب این بود که محمد برای تثبیت دین خودش آگاهانه به یهودیان توجه داشت.

هیوز معتقد است اگرچه با گذشت زمان و پس از بازنگری به سادگی می‌توان اثر فردی یهودی با عنوان «محمد چه چیزی را از یهودیت وام گرفت؟» را مردود اعلام کرد، می‌توان از چنین عنوانی برای نشان دادن ماهیت تحقیقات «شرق‌شناسانه» قرن نوزدهم درباره اسلام بهره برد. بنا به گفته هیوز، کتاب گایگر، به‌رغم عنوانش که در حلقه‌های مدرن اغلب برای نشان دادن برنامه محققان یهودی قرن نوزدهم بر ضد اسلام استفاده می‌شود، اثری بنیادین است. او می‌گوید ماهیت این اثر چنان است که مجموعه‌ای از واژگان و مقوله‌ها را فراهم می‌آورد که با آن‌ها هم می‌توان قرآن را در بافتش فهمید و هم می‌توان درباره محمد به‌گونه‌ای اظهارنظر کرد که تاکنون در هیچ یک از تحقیقات شرق‌شناسان مطرح نشده است. در حالی که در سنت شرق‌شناسی همواره تمایل بر این بوده است تا محمد را شخصی خودخواه، تشنه قدرت و هوس‌باز تلقی کنند، گایگر او را شیفته دین معرفی می‌کند و می‌گوید «هرگز نباید تصور کنیم که او شخصی فریب‌کار بوده که دیگران را آگاهانه فریب داده، بلکه فردی شیفته و اصیل بوده که خود را وقف رسالت الهی‌اش کرده است». با این حال، باید گفت که گایگر هم می‌توانست نسبت به محمد و اسلام بسیار اهانت‌آمیز عمل کند. از دیدگاه هیوز، گایگر که نمی‌خواست متن مقدس اسلام را مجموعه‌ای از گفتارها و عبارات‌های نامفهوم و شتابزده معرفی کند، کوشید تا روش جای‌گرفتن واژه‌ها و معانی ضمنی دینی در بطن قرآن را در متن مقدس اسلام کشف کند. به عبارتی دیگر، او می‌خواست بداند که قرآن چگونه از چنین واژه‌هایی بهره می‌برد؟ چگونه و چرا آن‌ها را تغییر می‌دهد؟ هیوز می‌گوید طرح سؤالات این‌چنینی هنوز هم بسیار جدیدند و برای پایه‌ریزی و فهم بافت اوایل اسلام لازم به نظر می‌رسند.

هیوز معتقد است یهودی‌بودن گایگر و آشنایی او با منابع یهودی نقطه قوت او بود. او منابع پساتوراتی و آگادایی را به‌عنوان شاهد استفاده می‌کرد تا نشان دهد این مطالب چگونه در شکل‌گیری قرآن نقش داشته‌اند. گایگر بر این باور بود که محمد از برخی واژه‌ها و مضامین توراتی برای اعتبار بخشیدن به پیامش

بهره برده است. از نظر او، گسترش پیام اسلام در اثر نبوغ محمد نبود، بلکه به دلیل آشنایی عامه مردم عربستان با مجموعه واژه‌های یکتاپرستانه‌ای بود که محمد از منابع یهودی گرفته و به آن‌ها شکل تازه‌ای داده بود. با این توصیف‌ها، پیام قرآن ادعای اصیل بودن ندارد بلکه مدعی شکلی تازه از پیام اصلی و حقیقی به زبان عربی است. نباید از نظر دور داشت که گایگر، همچون هم‌نسلان دیگرش، تردیدی نداشت که محمد را نویسنده قرآن بنامد.

در ادامه بحث، هیوز اشاره می‌کند که گایگر به دلایل بسیاری، از جمله نقش جدی‌اش در ایجاد یهودیت اصلاح‌گرا، اثر دیگری درباره اسلام نوشت و تمرکز اصلی‌اش روی درک تاریخ یهود و ذات تغییرناپذیر یهودیت بود. با این حال، محققان دیگر رویکرد فیلولوژیک و بافتاری او را به قرآن ادامه و بسط دادند. در حقیقت، آنان صرفاً دنباله‌رو روش گایگر نبودند بلکه از بسیاری از فرضیه‌ها و نظریه‌های او پا فراتر گذاشتند، چنانکه پژوهش‌های آنان بحث‌هایی مهم به ویژه رویدادنگاری منابع سیره، حدیث و تفسیر را هویدا کرد. هیوز معتقد است تحقیق گایگر به ویژه با توجه به بافت تاریخی‌اش همچنان پیشگام است. محققان آلمانی یهودی مانند هورویتس، اشپایر و دیگران که پس از گایگر مقالاتی به رشته تحریر درآوردند، اغلب منتقد اثر گایگر بودند، اما لزومی ندیدند از بررسی بافت‌های مختلف فیلولوژیک و تاریخی‌ای که بر شکل‌گیری قرآن تأثیر داشتند دست بردارند.

هیوز در بخش پایانی مقاله، نتیجه می‌گیرد نقد افراطی و غیرمنصفانه ادوارد سعید بر رویکرد فیلولوژیک و تاریخی به قرآن و اوایل اسلام نتایج تأسف‌آوری به بار آورده است. گرایش او به این که تحقیقات آلمانی-یهودی را ذیل پارادایم شرق‌شناسی فرانسه قلمداد کند باعث شد ابزارهای انتقادی و روش‌های تحلیلی شکل‌گرفته در شرق‌شناسی آلمان اغلب نادیده گرفته شوند یا از جهت سیاسی مشکوک به شمار بیایند. هیوز معتقد است آثار محققان آلمانی-یهودی، همچون گایگر، اغلب به درستی فهمیده نشده‌اند. گایگر قصد تخریب و تضعیف اسلام را نداشت، نظریه اصلی‌اش این بود که قرآن حامل مفاهیم و عبارات پیشین است و می‌کوشد آن مفاهیم را با بافت‌های تاریخی و زبانی محیط‌های مختلف عربستان قرن ششم و هفتم میلادی سازگار کند؛ ما نیز باید با این نظریه هم‌داستان شویم.